

وقتی **حلم‌ا** فهمید خانم همسایه‌ی واحد روبه‌روی‌شان، سردبیر نشریه‌ای برای نوجوانان است، کمی درباره‌ی این شغل در اینترنت جست‌وجو کرد. ناگهان به ذهنش رسید که انگار خدا او را برای سردبیر شدن ساخته است! البته وقتی **حلم‌ا** این موضوع را با برادر کوچک‌ترش **صدرا** در میان گذاشت، او گفت که از نظر پدر و مادرشان این خبر چندان خوبی نیست. مادر **حلم‌ا**، زمانی که **حلم‌ا** شش‌ماهه بود، دید او با وسایل پزشکی اسباب‌بازی خیلی خوب بازی می‌کند. به این نتیجه رسید که دخترش در آینده دکتر می‌شود. پدر **حلم‌ا** هم در هشت‌ماهگی دخترش، به این نتیجه رسیده بود که آینده‌ی دخترش با شغل مهندسی گره خورده است؛ آن هم به خاطر اینکه توانسته بود چهار عدد مکعب بازی را بدون آنکه بریزند، روی هم بچیند!



• علی زراندوز
• تصویرگر: غزاله صرافیان

حلم‌ا و صدرا؛

جست‌وجوگران مشاغل!

یک روز **حلم‌ا** با اجازه‌ی پدر و مادرش، با خانم همسایه به محل کار او رفت. با توضیحات خانم همسایه، متوجه شد که سردبیر نشریه، بر عملکرد تیم نویسندگان، تصویرگران، شاعران، گزارشگران و ویراستاران مجله نظارت می‌کند. در واقع، سردبیر باید علاقه‌های مخاطبان را در نظر بگیرد. او باید سعی کند با رعایت خط قرمزهای قانونی و اجتماعی موجود، بین خواسته‌های مخاطبان و مطالب تولیدشده، تعادل ایجاد کند. پس از شنیدن حرف‌های خانم سردبیر، **حلم‌ا** هرچقدر روی زمین یا دیوارهای دفتر مجله را گشت، خط قرمزی ندید. وقتی **حلم‌ا** از خانم سردبیر درباره‌ی خط قرمزها پرسید، او با خنده جواب داد: «خط قرمز یک اصطلاح است؛ یعنی مطلب باید از نظر کیفیت و موضوع، در قالب‌های مورد قبول جامعه از جمله قانون، فرهنگ و عرف قرار بگیرد و جذاب و آموزنده هم باشد.» کمی بعد، **حلم‌ا** خودش را پشت میز خانم سردبیر تجسم کرد، درحالی‌که نویسندگان، بودند تا هدیه‌های مخصوصشان (آثارشان) را برای چاپ در مجله، به او تقدیم کنند. البته درست همین‌جا **حلم‌ا** فهمید همه‌ی این خیالات در واقع رویاهای او بوده‌اند!

حلم‌ا به خانه برگشت و برای **صدرا** و پدر و مادرش توضیح داد که سردبیری، شغل بسیار خوبی است ولی برای تصمیم‌گیری در مورد اینکه شغل آینده‌اش باشد یا نه، کمی زود است؛ چون در حال حاضر **حلم‌ا** حتی نامناسب، آن هم برای نوجوانان!

وقتی **حلم‌ا** فهمید سخنرانی‌اش که تمام شود، پدر و مادرش می‌خواهند درباره‌ی شغل‌های مورد نظر خودشان صحبت کنند، بحث شغل مناسب برای برادرش **صدرا** را مطرح کرد. وقتی آن‌ها **صدرا** را در محاصره‌ی شغل‌های مورد نظر خودشان قرار دادند، خودش با خیال راحت و بدون توجه به نگاه‌های مظلومانه‌ی برادرش، به اتاقش رفت تا به شغل دیگری که باید درباره‌ی آن تحقیق می‌کرد، فکر کند!

نکته: شما عزیزان می‌توانید برخی از کنجکاوی‌های شغلی **حلم‌ا** و **صدرا** را در سرکلیشه‌های* مجله دنبال کنید.

*سرکلیشه: تصویرهای کوچکی که بالای هر بخش مجله قرار داده می‌شوند.